

شروین سبطی

۳

تاریک می‌افتم.
شیشه می‌پوسد
حروف تکه‌تکه می‌شوند
و سواری که از ترک‌های پیشانیم می‌گذرد
نمی‌داند
پایان این خط‌ها
پایان جهان است.

دی ماه ۸۹

۴

صبح با کدام اشاره یگانه شد؟
عبور کدام سمت چهره را زیبا کرد
و تن با کدام سوار
تاراج رفتن شد؟
تو می‌دانستی!
از چهار طرف که حمله می‌بردی
به حاشیه‌ی پنهان می‌خواستی
ادامه‌ی جنگل باشی
می‌خواستی ابر بگسترده کنار قدم‌های نیامده
می‌خواستی خیال دور تپه‌ها باشی.
حالا کویر امتداد تن می‌شود
شیشه می‌خوابد و قدم‌ها می‌گذرند
غبار ضروری سمت تسلیم را آماده می‌کند
و بهار در زاویه‌ای تبرزده پنهان است.

اردیبهشت ۸۹

۱

چهره‌ها جامانده‌اند در چشم‌های واری شده
روز را کجا دفن کرده‌اند
که شب می‌آید و سر بر این شیشه‌ها می‌کوبد
انتظار

در فاصله‌ی پرتاب و نشستن سنگی
تمام شد

و این دست‌ها که بیرون ایستاده‌اند
برف را به حیاط بیمارستان خواهند کشاند
دست‌هایی ناموزون
انحنای ناموزون
برف‌هایی ناموزون

۲

روز را با دقت در حفره‌های تنم دفن می‌کنند
تنها خطی منزوی
سینه‌ی آسمان را می‌شکافد و دور می‌شود
برف‌ها خوابیده‌اند
سنگی در هوا معلق می‌ماند
و سرانگشتانی خونین
چهره‌های نیمه‌را
لای ملافه‌ها می‌پیچند

فروردین ۸۹